



متن خوانه اخلاق نیکوماخوس ارسطو

ترجمه و تصحیح ترنس اروین (Terence Irwin)

دکتر محسن جوادی



خانه اخلاق پژوهان جوان

جلسه دوم_ ۵ آبان ۹۷

پیاده سازی: فاطمه شریفیان

این تعامل ما با مردم و عادت پیدا کردن به تعامل درست با مردم است که ما را عادل می کند، ما اگر ترازوی داشته باشیم و دقت کنیم در تعامل با مردم این ترازو چارچوب را رعایت کنیم، و به آن عادت کنیم، عادل می شویم. یکبار تعامل درست با مردم من را عادل نمی کند کما اینکه اگر کسی یک بار از روی تصادف خوب بنایه کند، به او بنای خوب نمی گویند...

از متن

§5 What goes on in cities is also evidence for this. For the legislator makes the citizens good by habituating them, and this is the wish of every legislator; if he fails to do it well he misses his goal.* Correct habituation distinguishes a good political system from a bad one. 5

§6 Further, the sources and means that develop each virtue also ruin it, just as they do in a craft. For playing the harp makes both good and bad harpists, and it is analogous in the case of builders and all the rest; for building well makes good builders, and building badly makes bad ones. §7 Otherwise no teacher would be needed, but everyone would be born a good or a bad craftsman. 10

It is the same, then, with the virtues. For what we do in our dealings with other people makes some of us just, some unjust; what we do in terrifying situations, and the habits of fear or confidence that we acquire, make some of us brave and others cowardly. The same is true of situations involving appetites and anger; for one or another sort of conduct in these situations makes some temperate and mild, others intemperate and irascible. To sum it up in a single account: a state [of character] results from [the repetition of] similar activities.* 15 20

§8 That is why we must perform the right activities, since differences in these imply corresponding differences in the states.* It is not unimportant, then, to acquire one sort of habit or another, right from our youth. On the contrary, it is very important, indeed all-important. 25

2

[Habituation]

Our present discussion does not aim, as our others do, at study; for the purpose of our examination is not to know what virtue is, but to become good, since otherwise the inquiry would be of no benefit to us.* And so we must examine the right ways of acting; for, as we have said, the actions also control the sorts of states we acquire. 30

§9 First, then, actions should proceed with the correct reason.*

کتاب دوم؛ درباب فضیلت

بحث بر سر نقش عادت در کسب فضیلت بود.

What goes on in cities is also evidence for this.

چیزی که در شهرها جریان دارد نیز شاهدهی است بر ادعای ما در مورد نقش عادات در شکل‌گیری ملکات و فضایل.

For the legislator makes the citizens good by habituating them, and this is the wish of every legislator; if he fails to do it well he misses his goal.

معمولاً قانون‌گذاران، شهروندان را از طریق عادت دادن به کارهای خوب، خوب می‌کنند، خوب شدن یک جامعه در گروی عادت پیدا کردن به کارهای خوب است، وقتی در جامعه‌ای کارهای خوب رواج پیدا کند و مردم به آنها عادت پیدا کنند، جامعه جامعه خوبی است. و این آرزوی هر قانون‌گذاری است که مردمش به فضایل و کارهای خوب عادت پیدا کنند. اگر قانون‌گذار نتواند این کار را به خوبی انجام دهد، هدف اصلی و فلسفه وجودی‌اش را از دست داده.

این هم نکته جالبی است که ارسطو به آن اشاره می‌کند، نمی‌گویند سیاست‌مداران، می‌گویند قانون‌گذاران، یعنی این قانون‌گذاران هستند که با تصویب قوانین درست می‌توانند مردم را به کارهای خوب عادت بدهند. امروزه هم در اخلاق، بحث سازمان‌ها و نهادهای اخلاقی از خود افراد اخلاقی مهم‌تر است، خیلی از آدم‌های خوب در گیرودار مقررات و نهادهای غیرخوب می‌افتند که خیلی اوقات خود فرد هم از خوب بودن دست می‌کشد.

Correct habituation distinguishes a good political system from a bad one.

عادت درست می‌تواند تمایز یک نظام سیاسی خوب و بد باشد. اگر شما بخواهید بدانید یک نظام سیاسی خوب است یا نه، باید به عادات مردمانش نگاه کنید، اگر مردمانش عادات خوب و درستی دارند، نشان می‌دهد نظام و سیاست موفق است.

Further, the sources and means that develop each virtue also ruin it, just as they do in a craft.

منابع (منشأها یا خواستگاه‌ها) و وسایلی که هر فضیلت را develop می‌کنند، دقیقاً همان‌ها هستند که خرابش هم می‌کنند. یعنی در واقع از همان جا که ساخته می‌شود، یعنی عادات، از همان هم می‌توانند ضربه بخورند یعنی از عادات

هم ممکن است ضربه بخورند و خراب بشوند. بنابراین

عادات هستند که هم می‌توانند فضیلتی را درست کنند و هم می‌توانند یک فضیلت را خراب کنند، مثلاً اگر عادت به نترسیدن باشد، شجاعت درست می‌شود اما در مقابلش حتی اگر فضیلت نترسیدن هم باشد ولی کم کم به ترسو بودن عادت کنند، فضیلت شجاعت از بین می‌رود.

عادات هستند که هم می‌توانند فضیلتی را درست کنند و هم می‌توانند یک فضیلت را خراب کنند، مثلاً اگر عادت به نترسیدن باشد، شجاعت درست می‌شود اما در مقابلش حتی اگر فضیلت نترسیدن هم باشد ولی کم کم به ترسو بودن عادت کنند، فضیلت شجاعت از بین می‌رود. منشأ عادات نظام‌های قانونی، نهادها، الگوها و هر چه که

هست، می‌توانند تأثیری منفی در ویران کردن و خراب کردن هم داشته باشند. دقیقاً در حرفه هم داستان همین است، یعنی همان چیزی که بنا را خوب می‌کند که ساختمان ساختن است، دقیقاً همان، بنا را بنای بدی می‌کند، اگر طبق اصول و ساختار ساختمان‌سازی نکند.

For playing the harp makes both good and bad harpists, and it is analogous in the case of builders and all the rest; for building well makes good builders, and building badly makes bad ones.

چنگ‌نوازی است که چنگ‌نواز خوب و چنگ‌نواز بد را پدید می‌آورد، در ساختمان‌سازی و بنایی و بقیه حرفه‌ها هم همین طور است؛ آن چیزی که بنایی را خوب می‌کند خوب ساختن است، مثلاً اگر کسی شانس بیاورد و از بناهای

خوب بنایی یاد بگیرد، به خوب ساختن عادت می‌کند اما اگر از الگوهای بد بنایی تقلید کند، به بدساختن عادت می‌کند و بعد هم خیلی سخت است که این عادات را از بین ببرد و درستش کند.

ارسطو به نحوه عادت دادن اشاره‌ای نمی‌کند و فقط می‌گوید عادات درست، اما بحثی که در اخلاق وجود دارد این است که چه طور می‌توان عادت داد، از راه تقلید یا روش دیگری؟ در حرفه‌ها یاد گرفتن از طریق تقلید اشکالی ایجاد نمی‌کند ولی آیا در اخلاق کفایت می‌کند که فرد فقط از راه تقلید و نگاه کردن به رفتارهای بقیه عادت درست پیدا کند؟ ارسطو در مورد روش عادت پیدا کردن صحبتی نمی‌کند. اما در اخلاق کانت چنین عادت کردنی که از طریق بهره‌گیری از سیستم احساس و طبیعت آدمی باشد که او را طوری بار بیاورد که به فضایل متمایل باشند، خیلی اخلاقی نیستند چون نقش عواطف پررنگ‌تر از نقش عقل و اراده است. ارسطو بیشتر اصل عادت را دنبال می‌کند و خیلی به روش عادت پیدا کردن نمی‌پردازد.

پیش از این هم گفتیم که ارسطو حرفه را با فضیلت یکی می‌گیرد، خاستگاه یکی را *techne* می‌داند و خاستگاه دیگری را *Phronesis*. قبلاً هم گفته شد که عقل عملی دو جنبه دارد. فرق *techne* و *phronesis* در این است که به *techne* می‌گویند *producing* و به *phronesis* می‌گویند *doing*، در *techne* چیزی تولید می‌شود. تفاوت *techne* و *phronesis* در همین است اما در اصل ماهیتشان یکی است. در هر دو خلاقیتی هست و قبلاً باید نقشه‌ای در ذهن باشد و این علم، علم فعلی است و نه فعل انفعالی یعنی علمی است که خودش خاستگاه فعل است، نه علمی که از فعل گرفته باشیم، علم پسین و پس از فعل نیست، ولذا مفهوم مطابقت و صدق و کذبش هم با علوم دیگر فرق می‌کند، در علوم دیگر صبر می‌کنید چیزی در ذهن شما می‌آید و بعد می‌گویید مطابق است یا مطابق نیست، اما در علوم فعلی مثل مهندسی نمی‌توانید بگویید این نقشه درست یا نادرست است، درستی و نادرستی‌اش مطابقت با واقع نیست چون چیزی در واقعیت نیست و خود این علم واقعیت را می‌سازد، چیزی که در ذهنتان است مبدأ ساختن واقع است، نه اینکه از واقع گرفته باشید و بگویید خطا یا صواب است. بنابراین اخلاق هم چنین است، در اخلاق ابتدا به ذهنم می‌آید که زندگی‌ام را تغییر بدهم و بعد عمل می‌کنم در مهندسی نیز چنین است، اما در مهندسی *production* و محصولی هست اما در اخلاق چیزی تولید نمی‌شود و فعلی انجام می‌گیرد. برخی اشکال کردند و گفتند مگر پزشکی حرفه نیست! در پزشکی چه تولید می‌شود؟ ارسطو می‌گوید وضعیت سلامت بدن تولید می‌شود.

Otherwise no teacher would be needed, but everyone would be born a good or a bad craftsman.

اگر مطلب غیر از این باشد که می‌گوییم یعنی تجربه‌ها و تقلیدها و یاد گرفتن‌ها هست که عادات خوب و بد را درست می‌کند، هیچ حرفه‌ای نیاز به معلم نداشت، فرد به صورت طبیعی بنا یا نجار خوبی زاده می‌شد و لازم نبود چیزی یاد بگیرد، این که آموختن لازم است، نشان می‌دهد مسأله، مسأله عادت پیدا کردن است. منظورش از یاد گرفتن، یاد گرفتن نظری که در ریاضیات است، نیست، اینجا teaching یعنی آموختن به معنای عامش.

It is the same, then, with the virtues.

تا اینجا در مورد حرفه‌ها صحبت می‌کرد، از اینجا وارد مباحث اخلاق می‌شود.

قضیه در virtue هم همین است، همین نکاتی که گفتیم در مورد فضایل هم صدق می‌کند. یعنی عادات هستند که می‌توانند فضیلت یا رذیلتی را شکل دهند.

For what we do in our dealings with other people makes some of us just, some unjust; what we do in terrifying situations, and the habits of fear or confidence that we acquire, make some of us brave and others cowardly.

این تعامل ما با مردم و عادت پیدا کردن به تعامل درست با مردم است که ما را عادل می‌کند، ما اگر ترازوی داشته باشیم و دقت کنیم در تعامل با مردم این تراز و چارچوب را رعایت کنیم، و به آن عادت کنیم، عادل می‌شویم. یکبار تعامل درست با مردم من را عادل نمی‌کند کما اینکه اگر کسی یک بار از روی تصادف خوب بنایی کند، به او بنای خوب نمی‌گویند، ممکن است بگویند ساختمان خوبی ساخته ولی نمی‌گویند بنای خوبی است. همچنین ممکن است کسی یک بار عادلانه رفتار کند ولی رویه‌اش عدالت نیست و عاداتش از روی عدالت نیست، چنین شخصی را نمی‌توان عادل نامید. بنابراین تعامل و ارتباط ما با دیگران است که بعضی از ما را عادل می‌کند، آن‌ها که ضوابط و قواعدی را در تعاملاتشان رعایت می‌کنند و بر عدالت پایداری می‌کنند تا به عادلانه رفتار کردن عادت پیدا می‌کنند، عادل می‌شوند. و برعکس، تعامل و ارتباط با دیگران بعضی را غیرعادل می‌کند، بستگی به نوع تعامل دارد، کسی که همیشه در تعاملش با دیگران عادت کرده ضوابط را رعایت نکند، عادل نمی‌شود، کسی که یک بار خطا کند، ناعادل نمی‌شود اما کسی که رویه‌اش این بوده که همیشه حق دیگری را بخورد، ناعادل است. این عادات هستند که عادل و ناعادل را درست می‌کنند. چند مثال هم می‌زند.

همچنین در شرایط و موقعیت‌های سخت است که اگر با ترس رفتار نکنیم و عادت کنیم که نترسیم، کم‌کم شجاع می‌شویم و جبن هم از روی عادات شکل می‌گیرد. کاری که در موقعیت‌های خطرناک انجام می‌دهیم و حالت ترس یا تهوری که پیدا می‌کنیم، بعضی از ما را شجاع می‌کند و برخی از ما را ترسو بار می‌آورد. به همین دلیل کسی که خودش را در گیر terrifying situations نکرده است، نه می‌توان به او گفت شجاع و نه می‌توان گفت ترسو، ممکن است بگوییم استعداد شجاعت یا ترس دارد ولی در جایی ارسطو می‌گوید استعداد به درد نمی‌خورد، مثلاً کسی استعداد دارد در مسابقه وزنه‌برداری ۱۰۰ کیلو را بلند کند اما در شرایط مسابقه ۱۰ کیلو را هم بلند نمی‌کند، به کسی که ۱۰۰ کیلو را بلند می‌کند جایزه می‌دهند. شاید دلیل

این که ارسطو به سن و تجربه بها می‌دهد این است که در طول زندگی شرایط بیشتری برایش پیش آمده و ما بهتر می‌توانیم در موردش قضاوت کنیم که آدم حکیمی است یا خیر. بنابراین وقتی می‌گوید حکیمان معمولاً کسانی هستند که پیرانند، منظورش کسانی است که تجربه‌های

افلاطون در جایی می‌گوید کاش مردم کاری می‌کردند که فرزندان‌شان لذت را در راستگویی پیدا می‌کردند، معنی این حرفش این است که عادت پیدا کنند چون در صورت عادت پیدا کردن است که لذت پیدا می‌کنند

بیشتری دارند.

ارسطو در اخلاق فضیلت خیلی به عادت بها می‌دهد، افلاطون هم به عادت بها می‌دهد اما کمتر از ارسطو. مراحل از رویکرد افلاطون به عادات شبیه ارسطو است، اما در دوره‌هایی شبیه ارسطو نیست. افلاطون در جایی می‌گوید کاش مردم کاری می‌کردند که فرزندان‌شان لذت را در راستگویی پیدا می‌کردند، معنی این حرفش این است که عادت پیدا کنند چون در صورت عادت پیدا کردن است که لذت پیدا می‌کنند، چون اگر به دروغ‌گویی عادت داشته باشند راستگویی برایشان سخت است و با طبیعتشان همسویی ندارد. بنابراین نقش عادت در پایداری^۱ یونانیان مسأله بوده است.

^۱ پایداری (به انگلیسی paideia: paideia) کلمه‌ای است یونانی به معنی پرورش کودک یا تربیت و همان لفظی است که بخشی از کلمه encyclopedia را می‌سازد. در آتن باستان پایداری به نظام آموزشی اطلاق می‌شد که بر اساس آن دانش‌آموزان در معرض نوعی تربیت فرهنگی کامل قرار می‌گرفتند. کتابی نیز با همین عنوان وجود دارد که ورزیر یگر آن را نگاهشته. شاید بعضی از مضامین دینی هم که گفته فرد را از بچگی عادت دهید در این context جور در می‌آید یعنی بنیاد فلسفی هم پیدا می‌کند.

The same is true of situations involving appetites and anger; for one or another sort of conduct in these situations makes some temperate and mild, others intemperate and irascible.

و همچنین این امر در مورد قوه شهویه یا غضبیه نیز صدق می‌کند، عادات در این قوا نیز می‌تواند ما را عقیف یا غیرعقیف کند و خشم را در ما ایجاد کند یا کظم غیظ کردن را. بستگی دارد چه طور تعامل کنیم و چه رفتاری در موقعیت‌ها داشته باشیم و این می‌تواند ما را عقیف یا غیرعقیف بار بیاورد. عقیف غیر از پرهیزکار بودن است؛ عفت را عادت درست می‌کند، اما پرهیزکاری جایی است که هنوز عادت در فرد شکل نگرفته و شخص با سختی و مقاومت روح کار عقیفانه انجام می‌دهد ولی عقیف نشده. از نظر ارسطو عقیف یک مرحله جلوتر از پرهیزکار است. این نگرش شاید برخلاف چیزی باشد که در کانت است، در کانت پرهیزکار از نظر اخلاقی شأن بالاتری دارد تا عقیف، چون عقل و اراده که کانت برایش مهم است، در پرهیزکاری بیشتر خود را نشان می‌دهد تا طبیعت، در حالی که در عقیف طبیعت بیشتر عمل می‌کند تا اراده. اما جوابی که ارسطوئیان می‌دهد این است که می‌گویند این طبیعت، طبیعت کور نیست بلکه طبیعتی است که بر اساس عقل و عقلانیت شکل گرفته است و متفاوت است با طبیعتی که از اول و به صورت غریزی در آدمی بوده، مانند علاقه مادر به فرزند که چیزی نیست که در مراحل مختلف شکل گرفته باشد.

Temperate بیشتر در مورد امور جنسی است و دیگری کلی‌تر است چون appetite فقط در شهوات و امور جنسی نیست، می‌تواند در غذا، صحبت کردن هم باشد. شاید گاهی بعضی اعتدال‌ها سخت‌تر از اعتدال‌های به مفهوم عقیف هستند، یا ممکن است در سنین مختلف متفاوت باشند. هوس زیاد صحبت کردن یا هوس پول و قدرت هر کدام به نوعی خروج از اعتدال است اما لغت عقیف را خیلی در این موارد به کار نمی‌بریم، اما در عربی گستره کلمه عفت بیشتر است مثلاً عفت الکلام را به کار می‌برند. به هر حال مفهوم کلمه عفت در فارسی کمی متفاوت است، در یونانی هم فرق می‌گذارند؛ temperate را بیشتر در مورد امور ابتدایی نفس به کار می‌برند و برای اعتدال‌های عمیق‌تر که سخت‌تر است temperate را به کار نمی‌برند.

To sum it up in a single account: a state [of character] results from [the repetition of] similar activities.

اگر بخواهم در یک جمله خلاصه کنم؛ ملکات نفسانی از تکرار فعالیت‌های مشابه پیدا می‌شوند.

اما آیا اخلاق یعنی همان شرطی کردن؟ منتقدان ارسطو ممکن است اینجا اشکال کنند و بگویند شما می‌گویید آدم‌های جامعه را شرطی کنیم و عادات خوبی در آن‌ها به وجود بیاوریم اما آیا واقعاً مفهوم اخلاق این است؟ این شاید در جوامع بسته و توتالیته جواب دهد. بیجا نبود که پوپر در کتاب معروفش اولین کسانی را که مخالف جامعه باز هستند، افلاطون و ارسطو معرفی کرد و معتقد بود این‌ها اولین بنیانگذاران توتالیتریزم هستند. پوپر اصلاً موافق مهندسی کردن فرهنگ نبود و ضد آن بود، یکی از مؤلفه‌های لیبرالیزم این است که حوزه فرهنگ نباید مهندسی شود. و این طور کارها به نوعی مهندسی کردن حوزه فرهنگ است که مردم را مثلاً به راست‌گویی عادت دهید. پوپر در بخشی از کتاب جامعه باز و دشمنانش به افلاطون می‌پردازد و پایدیا را نقد می‌کند.

به هر حال این مباحث مخالفانی دارد اما نوارسطوئیان جواب‌هایی به این دیدگاه‌ها دادند. بعد از شکل‌گیری اخلاق

کانتی و هجوم زیاد به این مفاهیم، این مباحث کمی تحت‌الشعاع قرار گرفت ولی با موج جدید ارسطوگرایی مانند نوسبام و آناس و نوارسطوئیان دیگر جواب‌هایی دادند و گفتند این‌ها مشکلی ایجاد نمی‌کند و از طرف دیگر مهندسی نکردن‌ها مشکلات زیادی ایجاد می‌کند. (من در این زمینه خیلی کار

اما آیا اخلاق یعنی همان شرطی کردن؟ منتقدان ارسطو ممکن است اینجا اشکال کنند و بگویند شما می‌گویید آدم‌های جامعه را شرطی کنیم و عادات خوبی در آن‌ها به وجود بیاوریم اما آیا واقعاً مفهوم اخلاق این است؟

نکردم اما می‌دانم دعوای زیادی در این موضوعات هست) و یکی از پاسخ‌هایی که مطرح می‌کنند این است که شما فکر می‌کنید مهندسی نکردن ممکن است؟ مهندسی نکردن هم خودش نوعی مهندسی کردن است، فکر می‌کنید اگر همه چیز را رها کنید جامعه و مردم در حالت صفر می‌ماند؟! مثلاً افلاطون می‌گوید بچه‌ها را از کودکی باید به راست گفتن عادت داد، اما بعضی از لیبرال‌ها می‌گویند پدر و مادر و جامعه باید رها کنند و اجازه دهند بچه خودش به سن بلوغ برسد و فکر کند و تصمیم بگیرد، اما منتقدان این نگرش می‌گویند این طور نیست که بچه تا سن بلوغ در حالت صفر بماند و بعد تصمیم بگیرد، خیلی از مسیرهای ناخواسته زندگی او را طور دیگری شکل می‌دهد و هیچ وقت در نقطه صفر باقی نمی‌ماند پس بهتر است ما یک مسیر درست جلوی او قرار دهیم. این گفتگوها و مباحث چالش‌برانگیز در حوزه اخلاق سیاسی وجود دارند.

That is why we must perform the right activities, since differences in these imply corresponding differences in the states.

این دلیل این است که ما باید **right activities** را انجام دهیم. این خیلی نکته جالبی است؛ برخی به ارسطو اشکال می‌کنند و می‌گویند در نظریه‌اش بحثی از افعال درست و اعمال درست نیست و در ارسطو خود اعمال موضوع بحث نیستند و بیشتر حالات روحی موضوع بحث است، اخلاق ارسطو بیشتر زیبایی‌شناختی است اما توجه ندارند که خود ارسطو هم معتقد است که این حالات روحی که بدون دلیل به وجود نمی‌آیند و به هر حال فرد درگیر می‌شود با **right activities**. درست است که محور اصلی را **right activities** نمی‌داند، **right activities** جزء مفاهیم الزامی است. همان طور که می‌دانید در اخلاق دو نوع مفهوم داریم؛ یکی مفاهیم الزامی مثل **right** و **wrong** و **ought not** و **ought** و باید و نباید و درست و نادرست، درست و نادرست را هم جزء مفاهیم الزامی حساب می‌کنیم، در واقع درست نوعی باید است، وقتی می‌گوییم کاری درست است یعنی باید آن را انجام دهی. پس درست و نادرست جزء مفاهیم الزامی است و معمولاً فضیلت‌گراها خیلی از این مفاهیم استفاده نمی‌کنند چون سیستمشان استفاده از این نوع مفاهیم نیست اما به این معنا نیست که به این مفاهیم توجه ندارند. این که قلب یک نظریه اخلاقی مثلاً فضیلت است، متفاوت است از این که بگوییم این مفاهیم اصلاً در سیستم اخلاقی ارسطو نیست، اگر نیست پس این عادات خوب از کجا پیدا می‌شوند؟ این مثل این است که کسی بگوید در بنایی اصلاً چیزی به اسم بنایی درست یا فعالیت درست بنایی نداریم، خب اگر نداریم، بنایی خوب از کجا پیدا می‌شود؟ بنایی خوب از همین بنایی‌های درست پیدا می‌شود. پس حتی در اخلاق ارسطو هم کار درست و کار نادرست داریم ولی از نظر ارسطو این هسته اصلی اخلاق نیست یعنی مقدمه یا تمهیدی است برای این که به جای دیگری برسیم، این دو با هم متفاوتند.

دلیل این که ما باید کار درست انجام دهیم این است که کار درست است که ما را به فضایل می‌رساند، کوچکترین اختلاف‌ها در این اعمال (درست و نادرست) به سرعت خود را در اختلاف در ملکات نشان می‌دهد، و ما چون در اخلاق به دنبال ملکات خوب هستیم، باید به کار خوب توجه داشته باشیم، یعنی تمییز کار خوب از کار بد را بدانیم.

It is not unimportant, then, to acquire one sort of habit or another, right from our youth.

این طور نیست که اهمیت نداشته باشد، بلکه اهمیت دارد که از جوانی چه طور عادت کنیم. چون جوانی است که به ما فرصت بیشتری می‌دهد که مثلاً شجاعت یاد بگیریم ولی در سنین بالاتر خیلی سخت می‌شود چون اگر هم ترسو نشده باشیم، خیلی هم قدرت ریسک نداریم.

On the contrary, it is very important, indeed all-important.

در مقابل خیلی مهم است و حتی شاید همه اهمیت اخلاق حول این محور است.

پرسش: این اندازه که ارسطو بر آموزش پذیر بودن ملکات تأکید دارد، آیا با فضیلت محوری سازگار است؟

پاسخ: با فضیلت محوری سازگار است، چون فضیلت محوری یعنی نقطه ثقل اخلاق فضایل هستند و تا فضایل شکل

نگیرند نمی‌توانید آدم اخلاقی شوید. اما مثلاً نقطه ثقل

اخلاق وظیفه کاری به هویت آدمی و شخصیت و

کارکتر ندارد و مهم اعمال است. ولی از نظر ارسطو

آدم خوب یک کلیت است و این طور نیست که

بگویند جایی خوب است و در موقعیت دیگری خوب

نیست. بنابراین تفاوت عمده‌شان در همین است، در

این است که نقطه اصلی و نقطه ثقل اخلاق را در کجا

اخلاق هم همین است، اخلاق هم از یک جهت Sophia و حکمت است، شبیه فلسفه است، حکمت است، اما نوعی اخلاق هم داریم که شبیه نسخه‌نویسی پزشکی است که در پی آن است که برای افراد در مورد زندگی خوب و سلامت روح نسخه تجویز کند، این شاخه techne است.

قرار می‌دهند، در وظیفه‌گرایی روی وظایف است یعنی شما هر مقدار وظایف‌تان را انجام دادید، به همان مقدار خوبی

را پیدا کردید و آدم خوبی هستید، اما در ارسطو تا virtue پیدا نشود، شخص اخلاقی نمی‌شود و بعد از آن نقش

مهمی که در شناسائی قائل است و حالت دوری پیدا می‌کند که در ادامه به آن می‌رسیم، یک مشکل اصلی این است

که در مراحل بعدی در ارسطو ممکن است برسید از کجا بدانم right activity کدام است، در وظیفه‌گرایی جواب

دارد و می‌گوید از شهودات یا از پیامبر بگیر. اما در اخلاق فضیلت که این‌ها را قبول ندارد، پس چه طور این را درست

می‌کند؟ در مرحله بعد می‌گوید دور غیرباطلی وجود دارد، وقتی فضایل را پیدا کردید خود آن فضایل کم کم به شما

می‌گویند right activity کدام است، اولی را از کجا باید پیدا کنم؟ یکی از راه‌ها این است که از حکیم تقلید

کنی، باز اشکال پیش می‌آید که از کجا بدانم فردی حکیم است. این‌ها بحث‌هایی است که در اخلاق ارسطویی وجود

دارد.

[Habituation]

Our present discussion does not aim, as our others do, at study; for the purpose of our examination is not to know what virtue is, but to become good, since otherwise the inquiry would be of no benefit to us.

این بحث ما فقط نظری نیست (study یعنی مطالعه و نظر) آن طور که در بحث‌های صرف نظری مثل ریاضیات وجود دارد. اگر غرض ما عمل نباشد این پژوهش فایده‌ای ندارد.

خیلی راحت می‌توان بازتاب این حرف‌ها را در حکمای خودمان بینیم. مثلاً در ابن سینا تفاوت میان دانش عملی و دانش نظری همین است، دانش نظری آن است که فقط مربوط به study است ولی در دانش عملی چیزی بیشتر از study است، نه این که اصلاً study وجود ندارد، چون اگر study نباشد، اصلاً حکمت نیست. وقتی دانش به دو دسته عملی و نظری تقسیم می‌شود خیلی‌ها فکر می‌کنند در دانش عملی اصلاً نظر نیست، اما اگر این طور باشد که اصلاً دانش نیست و حکمت نیست. در هر دو study و نظر هست ولی aim در دانش عملی study نیست و چیزی بیشتر از آن می‌خواهد، معطوف به study نیست که تمام بشود. شجاعت این است که فرد در موقعیت‌های terrifying نترسد، اما تا همین جا اخلاق تمام می‌شود؟ ارسطو می‌گوید این نیست و چیزی بیشتر از این دنبال می‌کند. باید study را داشت و بعد عمل هم در پی آن بیاید. بنابراین حکمت عملی به معنای تنها عمل نیست.

هدف بررسی ما فقط این نیست که بدانیم virtue چیست و اگر فقط این باشد، پژوهش‌های ما بی‌معنا خواهد بود. پزشکی که نسخه می‌نویسد با پزشکی که فقط در بحث‌های آکادمیک و نظری شرکت دارد، مقایسه کنید، غایت پزشکی دوم علم و science و episteme است اما غایت پزشکی اول و وجه دیگر پزشکی ایجاد سلامت است، و این techne است و episteme نیست. پزشکی دو معنا دارد؛ پزشکی که episteme و knowledge است و فقط به دنبال مطالعه و مباحث نظری است و می‌خواهد در مورد قواعد سلامت بحث کند. اخلاق هم همین است، اخلاق هم از یک جهت Sophia و حکمت است، شبیه فلسفه است، حکمت است، اما نوعی اخلاق هم داریم که شبیه نسخه‌نویسی پزشکی است که در پی آن است که برای افراد در مورد زندگی خوب و سلامت روح نسخه تجویز کند، این شاخه techne است. اخلاق به عنوان یک techne اگر به عمل منجر نشود و مثلاً شجاع نشویم، چه فایده‌ای دارد اگر مقدار زیادی اطلاعات در مورد شجاعت و فضایل هم داشته باشیم. اگر کسی بگوید من کاری به

مباحث عملی ندارم و فقط می‌خواهم دانشمند شوم، کسی به او کاری ندارد، خیلی از افراد هستند زندگی اخلاقی ندارند اما در مباحث نظری خیلی قوی هستند. اما اگر کسی بخواهد اخلاقی زندگی کند و صرفاً دانشمند اخلاق نباشد، باید نظرش به عمل منتهی شود.

And so we must examine the right ways of acting; for, as we have said, the actions also control the sorts of states we acquire.

بنابراین ما باید بررسی کنیم که چه راه‌های درستی برای عمل وجود دارد، عمل مهم است چون همان طور که قبلاً گفتیم اعمال هستند که ملکات را کنترل می‌کنند.

باز سراغ عمل می‌رود. این اتهامی که به ارسطو می‌زنند که عمل برایش مهم نیست و توجهی به آن ندارد، درست نیست. اما همیشه عمل را از آن جهت که برای state مفید است، نگاه می‌کند.

کلید واژگان: فضیلت، عادت، اعتدال، عفت، ملکات، حرفه